

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

جعل احكام شرعيه بر اساس حق يا عدل؟

از آنجا که تمام امور عالم در تقسیم بندی حق و باطل قرار می گیرد نتیجه گرفته می شود که تمام احکام شرعی، مصداق برای حق است اما مسئله‌ی عدالت و ظلم از قبیل عدم و ملکه است، یعنی جایی که مقتضای عدل است اگر انسان به اقتضای عدل عمل نکند ظلم شمرده می شود لذا به نظر ما بسیاری از احکام شرعی از مقسم عدالت و ظلم خارج هستند و برای تبیین مطلب به چند مثال اشاره می شود:

1. اگر کسی نماز صبح را، سه رکعت بخواند ظلم شمرده می شود؟ خیر.

2. در زکات ابل، هر پنج تا يك نصاب است، ده تا نصاب دوم، پانزده تا نصاب سوم و بعد از بیست پنج تا که نصاب پنجم است شارع نصاب ششم را در بیست و شش تا قرار داده است آیا این بر پایه عدالت است؟ آیا بر اساس عدالت خداوند تبارک و تعالی این کار را می کند؟ البته قبول داریم که احکام تابع ملاکات است اما اینکه ملاکات حتماً باید به مسئله عدل بازگردد کلام نادرستی است بلکه می توان ملاکات را به حق بازگرداند.

و در فرق بین حق و عدل بیان شد که؛ حق آن است که این عمل و این گفتار بی هدف نباشد لذا اگر چیزی برایش هدف نباشد باطل می شود و اما اگر چیزی دارای هدف باشد حق شمرده می شود.

عدم جعل احکام بر اساس کرامت

این مسئله کرامت نیز باید مورد بررسی واقع شود که آیا در احکام دخالت دارد یا خیر؟ آیا اصل کرامت بر تمام احکام شرعی حکومت دارد و هر حکم شرعی که با این کرامت سازگاری نداشته باشد باید کنار برود. البته جای بحث دارد، آیا از آیه شریفه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^[1] اصل کرامت ذاتی برای انسان استفاده می شود و یا اینکه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^[2] کرامت انسان فقط به تقواست؟ تقوا هم این است که انسان این احکام را رعایت کند، اگر این احکام را انسان رعایت کرد کرامت پیدا می کند، پس این کرامت در «لقد کرّمنا بنی آدم» چیست؟ یکی از اشکالات واضحی که بر این مطلب وجود دارد این است که بر فرض که خداوند متعال یک کرامت ذاتی از نظر تکوینی برای انسان قرار داده و از این باب به این انسان عقل و شعور داده باشد، ولی چه دلیلی وجود دارد که احکام باید بر اساس کرامت باشد و خداوند متعال بر اساس کرامت احکام را جعل کرده باشد؟ در همین مثال نصاب شتر، اینکه یک شتر به مالش اضافه می شود و از بیست و پنج تا که نصاب پنجم است وقتی به بیست و شش تا می رسد نصاب ششم تعلّق می گیرد آیا در اینجا بحث کرامت اصلاً معنا دارد؟ اصلاً در تمام عبادات در

بسیاری از معاملات بحث کرامت مطرح نیست، کسی که اولاد کثیر دارد با این وجود به خاطر نیاز مالی، منزل خویش را می‌فروشد و از آن طرف مشتری نیز می‌داند که با خرید این منزل باعث می‌شود بچه‌های فروشنده سر پناه نداشته باشند، در اینجا می‌توان گفت معامله باطل است! زیرا کرامت اینها رعایت نشده، خیر، در احکام نمی‌توان اینها را دخیل دانست بلکه هر یک از اینها جایگاه خودش را دارد نظیر بحث عدالت که به اشتباه به عنوان يك امر، دخیل در احکام شرعی قرار داده‌اند.

عدم جعل احکام بر اساس عدل

اینکه مرحوم شهید مطهری می‌فرماید: «لِيقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^[3] به این معنا است که قسط و عدل در سلسله احکام قرار گرفته، کلام نادرستی است، چه دلیلی وجود دارد که عدالت در سلسله علل احکام قرار گرفته، کدام آیه و روایت این را دلالت دارد، کدام برهان عقلی دلالت بر این معنا می‌کند که عدالت باید در سلسله علل احکام باشد.

و «ليقوم بالقسط» یعنی آن احکامی که خداوند متعال جعل کرده، مردم به درستی قیام کنند، «ليقوم بالقسط» کار مردم است، آنها باید بپایند قیام به قسط کنند. حالا حاکمی هم که از طرف مردم در منصب حکومت قرار گرفته باید قیام به قسط کند، قیام به قسط یعنی بر اساس قسط و عدل عمل کند اما عمل کردن بر اساس قسط و عدل چه ارتباطی دارد به اینکه جعل احکام بر اساس عدالت است؟ خدا فرموده ظلم نکنید، «ليقوم الناس بالقسط» مردم به هم ظلم نکنند، این شخص حق او را از بین نبرد و او هم حق این را از بین نبرد، اصلاً در همین آیات، آوردن کتب آسمانی، انزال کتب، ارسال رسل هم به عنوان غایت و نتیجه آمده، اینها برای این بوده که مردم به قسط و عدل عمل کنند نه اینکه در سلسله‌ی علل اینها عدالت باشد، پس به نظر ما بیان ایشانی، بیان درستی نیست.

اگر خداوند می‌فرمود کسی که می‌خواهد از دنیا برود حق دارد نصف مال را وصیت کند، حالا فرموده يك سوم، اگر می‌فرمود نصف، این ظلم بود؛ اصلاً می‌فرمود کسی که از دنیا می‌رود هیچ حقی ندارد! در ثلثش هم خداوند قبول نمی‌کند؛ اشکالی نداشت.

به نظر می‌رسد مستفاد از آیه شریفه «ذلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ» این است که چون ذات خداوند متعال حق است پس همه افعال خدا حق است، همه احکام خدا حق است، و همه تحت عنوان حق در می‌آید، لذا نتیجه گرفته می‌شود که خداوند متعال از جعل وجوب نماز، هدفی داشته نه به ملاک عدالت، اصلاً ارتباطی به عدالت ندارد.

و اینکه خدا به زن حائض می‌فرماید: نماز آن ایام عادت و حیض، نیاز به قضا ندارد ولی روزه‌اش نیاز به قضا دارد حالا اگر عکس آن را می‌فرمود ظلم بود؛ اگر می‌فرمود هر دو را قضا کن ظلم بود؛ اگر می‌فرمود هیچ کدام را قضا نکن ظلم بود؛ خیر. اینها بر اساس ملاک شارع است که بر اساس حق تشریع شده، پس در باب عبادات مسئله خیلی روشن است، اصلاً بحث عدل و ظلم در باب عبادات معنا ندارد.

در باب دیات نیز جعل دیه به عنوان يك عقوبت است، یعنی جریمه‌ای است، مثل تخلفات رانندگی که اگر فرد از چراغ قرمز عبور کرد این مقدار جریمه می‌شود و در اینجا فرقی نمی‌گذارد که يك مسئول کشوری یا يك مجتهد یا دکتر و یا فقیر و پولدار رد شود، چون عنوان جریمه را دارد جریمه يك امر عقلائی است و تعبیر خون‌بها نیز مسامحی است خون انسان قابلیت ارزش با هزاران برابر آن دیه را ندارد، از يك طرف قرآن می‌گوید «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»^[4] و از طرف دیگر این مقدار دیه برای او قرار داده است و اگر کسی بگوید چون «كَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» پس باید به اندازه همه مردم دیه بدهد، کلام نادرستی است زیرا اینها به عنوان ارزش نیست بلکه به عنوان جریمه است که شارع معین کرده و به خاطر هدفی که داشته جریمه‌ای قرار داده تا اینکه از تحقق خونریزی جلوگیری کند، ملاک عدل و ظلم نیز در آن هیچ دخالتی ندارد.

بله در بعضی جاها ممکن است يك حکمی به ملاک عدل و ظلم باشد ولی به موجهی کلیه نمی توان پذیرفت که خداوند تمام احکامش را «من العبادات و المعاملات و السياسات و الارث و ...» به ملاک عدالت تشریع کرده است اگر اینطور باشد مستلزم این است که دین و احکام تغییر پیدا کند زیرا اینکه زن نصف مرد ارث می برد برخلاف عدالت است، اینکه شهادتش اینطور است برخلاف عدالت است. بلکه احکام تابع مصالح و مفاسد است ولی مصالح و مفاسد منحصر در عدالت نیست، بلکه شارع برای تنظیم امور بشر و برای تنبیه بشر، این دیات را قرار داده است.

اینکه گفته شود: عدالت «وضع الشيء في محله» است، پس تمام احکام بر اساس عدالت است قابل فهم و درک نیست نمی توان پذیرفت که دو رکعت نماز صبح «على اساس العدل» است و «وضع الشيء في محله» است.

و بحث در اینجا یک مرحله قبل از کلام امیرالمؤمنین است که می فرماید: «العدالة وضع الشيء في محله» زیرا بحث در این است که چرا شارع این را «محل» این دانست؟ چرا مرد را «محل» برای ولایت نسبت به صبی دانست و زن را «محل» ولایت ندانست؟ و اگر در پاسخ گفته شود به خاطر «وضع الشيء في محله» است باز هم جواب سؤال کننده داده نشده است چون سؤالش برمی گردد به اینکه چرا مرد را «محل» دانست؟ اما اگر گفته شود که احکام بر اساس حق است، یعنی خدا از اینکه ولایت را برای مرد قرار داده و برای زن قرار نداد هدفی داشته و هدفش این بوده که زن دچار تکلف و دچار آن مشکل نشود چون این ولایت مسئولیت آور است و یک حکم وضعی است که از او حکم تکلیفی ناشی می شود، یعنی وقتی که پدر ولی بر فرزند است «يجب عليه حفظه»، اما مادر ولایت ندارد، حفظش بر او واجب نیست لذا از این باب مرد را «محل» ولایت دانست

به بیان دیگر خداوند متعال در این پدر چه چیزی را دید که او را «محل» قرار داد و زن را فاقد آن دانست؟ اگر گفته شود به خاطر مسئله عدل و ظلم است و اقتضای عدل این است که مرد «محل» باشد و «هذا عدل»، اگر زن «محل» باشد ظلم شمرده می شود این تبعیض محسوب می شود زیرا ممکن است يك مادری قدرتش برای حفظ فرزند و فهم و شعورش صد برابر آن مرد باشد، پس معلوم می شود که اصلاً جعل ولایت برای پدر، روی اساس عدالت نیست، بلکه خداوند متعال يك هدفی دارد و طبق آن هدف، مرد را «محل» قرار داده.

چرا خداوند متعال، حق طلاق را به مرد داده و به زن نداده؟ می گویند این ظلم شده و بعضی ها هم توجیه می کنند که این مال زمانی است که زن ها در اجتماع حضور نداشتند، این حرفها اشتباه و سخیف است بلکه خداوند تبارک و تعالی روی آن علمی که دارد می خواهد طلاق کمتر واقع بشود لذا این اختیار را به مرد می دهد زیرا غالباً مردها به این زودی طلاق نمی دهند ولی اگر این اختیار برای زن باشد زن ها تسریع در این کار پیدا می کنند.

بنابراین احکام در زیر مجموعه ی عنوان «حق» قرار می گیرد نه در زیر مجموعه ی عنوان «عدل»، خداوند متعال هدف دارد و هدفش این است که برای زن تسهیل باشد، اصلاً چرا در شهادت دادن زن، دو تا لازم است و شهادت یک زن کافی نیست؟ «تسهيلاً للمرأة»، چرا در فلان جا خدا اینطور فرموده؟ «تنظيماً لأمور الناس».

پس اینکه برای هر حکمی هدفی ترسیم شده به این معنا نیست که «على اساس العدالة» باشد و حتی یک روایت هم از ائمه معصومین (علیهم السلام) نقل نشده که احکام خداوند متعال «على اساس العدل» است، در حالی که آیه شریفه قرآن که می فرماید: «أن الله تعالى هو الحق» خودش دلیل بر این است که خداوند متعال خودش، ذاتش، افعالش و احکامش تمام «على اساس الحق» است.

[1] □ «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا». اسراء، 70.

[2] □ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ». حجرات، 13.

[3] □ «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ». حديد، 25.

[4] □ «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ». مائده، 32.